

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در مواردی بود که فقهاء بعنوان اشکال بر قاعده لاضرر ذکر کرده بودند. عرض شد چند مورد هست که در تقریرات وجود دارد که ما اول متعرض آنها می‌شویم، بعد می‌رویم سراغ بقیه مواردی که ممکن است به ذهن برسد.

یکی از آن موارد که اغلب آقایان معتبرضین ذکر کردند، مسئله اطلاق در قاعده لاضرر است بالنسبه به رفع حکم تکلیفی و عدم محدودیت آن و تقيید آن به صورت علم به ضرر یا عدم به علم ضرر.

یکی از آن موارد مسئله خیار غبن است در صورت علم به ضرر.

یکی از آن موارد مسئله علم به ضرر است در

وضو که چنانچه مکلف علم به ضرر در وضو نداشته باشد در اینجا قاعده جاری نیست و موجب بطلان وضو نخواهد شد، چون قاعده لاضرر عرض شد که با لاضرر، شارع یک حکم جعل کرده است و با لاضرار حکم دیگری. تسبیب به عدم ضرر و جعل حکمی که این حکم، تدارک آن ضرر را می‌کند. در صورتی که مکلف عالم به ضرر در وضو باشد، در عین حال وضو بگیرد خب این وضوی او باطل است، پس قاعده لاضرر در وضو محدود می‌شود به صورت علم به ضرر، و در صورت عدم علم این قاعده اصلاً جاری نیست. خب این تقيید در مفاد قاعده است.

مسئله اول که مسئله غبن است می‌فرمایند: چنانچه مکلف با علم به ضرر اقدام به معامله بکند در اینجا قاعده جاری نیست و بنابراین اقدام بر ضرر، این موجب رفع قاعده می‌شود، در حالتی که در مفاد قاعده، اطلاق است، شارع که فرموده است لاضرر و لاضرار، به اطلاق مفاده شامل می‌شود هم در صورتی که شما اقدام بر ضرر کرده باشید و هم در صورتی که اقدام نکرده باشید، پس بنابراین چگونه می‌توان

تمسک کرد به قاعده برای آن معاملاتی که در آن معاملات علم به ضرر و اقدام بر ضرر وجود نداشته باشد؟

مطلوبی که در اینجا هست این است که در وهله اول، چنان که در تقریرات مرحوم کمپانی وجود دارد، باید ببینیم که اصلاً اقدام بر ضرر در اینجا محقق شده است یا نه؟ بعضی ها فرمودند که اصلاً اقدام بر ضرر در اینجا نیست، چرا؟ چون متعاملین با انشاء بیعی که می کنند اقدام بر اصل معامله را می کنند، نه اقدام بر لزوم او را بقاء^۳، پس بنابراین شارع در اینجا دو حکم آمده جعل کرده، یک حکم امضایی و یک حکم تأسیسی. حکم امضایی همانی است که مَنوی^۴ متعاقدين است و متعاقدين بنای معامله را بر آن گذاشتند که عبارت است از صحت. صحت یعنی وقوع عقد بر مبنای خودش و اثری که مترتب است بر این وقوع عقد که عبارت است از قطع علقه و انتقال مال به طرفین. خب این حکم، حکم امضایی است که شارع هم آمده امضاء کرده و اما این که این صحت و این لزوم و این انتقال جنبه بقاوی داشته

باشد، خب این منظور متعاملین نیست و متعاملین هم
بر این قضیه اقدام نکردند. پس بنابراین شارع آمده
این حکم را جعل کرده از طرف خودش، این دیگر
می شود حکم تأسیسی.

پس در وهله اول ما اصلاً صغری را انکار می
کنیم، اقدام بر ضرری در اینجا نشده، اقدام بر معامله
شده که اشکال مرحوم ایروانی است، این طوری که
به نظر من می آید در همان موقعی که من یادم است
که تقریباً از آن موقع هنوز فرصت نکردم به این
اشکال برسم ولیکن همان موقع یادم است که یک
همچنین مطلبی را از...، حاشیه ایروانی را من
نداشتم ولی در نوشته جات خودم که الان مراجعه
می کنم می بینم که ایشان یک همچنین چیزی را
داشتند، حالا رفقا مراجعه بکنند ببینند همین طوری
که من می گویم، هست یا نه؟

سوال: حاشیه ایروانی بر کفا یه؟

جواب: بله، این در نوشته جات من هست چون
من سابق وقتی که مکاسب می خواندم آن مطالب
بکر هر کدام از حواشی را مثل مرحوم سید و یا مثل
شیرازی و ایروانی و اصفهانی را، اینها را در یک

جایی یادداشت می‌کردم، الان به صورت خیلی موجز هست، بعد هم که ما خلاصه بحث را می‌کردیم من به اینها مراجعه می‌کردم، ولیکن الان چون آن در دسترس نبود، من مراجعه نکردم. مرحوم ایروانی این طور که از این مطالبی که عرض می‌کنم بر می‌آید، ایشان قائل به این بودند که شارع در اینجا آمده یک حکمی را تأسیس کرده است برخلاف نظر متعاقدين که متعاقدين خودشان اقدام بر این قضیه نکردند و در نیت اینها نبوده.

سوال: متعاقدين قصد مبادله‌ای دارند که استمراری است بعت و اشتريت یعنی اين که اين هميشه مال توست و اين هميشه مال من است؟

جواب: بله

سوال: اين طوری است ظاهرش، نه اين است که به صرف اينکه ...

جواب: بله، اين هميßen طوراست و مفاد عقد هيچ وقت جنبه تعليقی ندارد، البته جنبه تعليقی به نحو ابتدائي ندارد اما ممکن است به عنوان يک حکم ثانوي داشته باشد ولی قطعاً در صورت علم به ضرر

این جهت که شما می فرمائید محقق است، حالا عرض می کنم به چه کیفیت است.

متعاقدين در معامله‌ای که انجام می دهند، در این معامله منظورشان قطع عُلقة از این مال است، هیچ وقت شما یک قطع علقة تعلیقی ندارید، وقتی که یک جنسی را به شخصی می فروشید- این همان بحثی است که قبلاً هم عرض شد حالا هم دوباره عرض می شود چون ممکن است که در بعضی از موارد محل ابتلاء باشد یا در بعضی از عقودی که انشاء می شود این مسأله بباید، خصوصاً در عقد نکاح- آنچه را که متعاملین انجام می دهند، این یک جهت تکوینی ندارد، یک جهت اعتباری دارد یعنی متعاملین هیچ وقت نمی آیند در آن مال یک تصرف کنند، تصرف تکوینی و صورت نوعیه آن عوضیین را تغییر بدھند به واسطه نقل و انتقالی که تحقق پیدا می کند درخارج، بلکه در عالم اعتبار که عقلاء این اعتبار را لحاظ کردند و امضاء کردند و شارع هم امضاء کرده، می آیند از دلشان کار انجام می دهند، به خارج کاری ندارند. این فرش الان به حال خودش است، پشمش همین است، رنگ و صورت و

نقاشیش هم همین است. من باب مثال آن جنس

دیگری که در خارج هست، آن درهم و دینار، آن هم

به همان شکل خودش وجود دارد یا آن کتابی که الان

در خارج هست و قیمتش معادل این فرش است، آن

هم در خارج وجود دارد، کاری نمی آید شخصی

بکند برای اینکه این فرش را عوض بکند، مچاله

بکند یا مثلاً آبش را بگیرد یا...، تحویل او بدهد،

بلکه در عالم اعتبار می آید آن علقه و ارتباطی که بین

خودش و بین این فرش هست، آن ارتباط را قطع می

کند و بین خود و بین آن کتاب در خارج، ایجاد

ارتباط می کند، ایجاد علقه می کند اعتباراً، این

می شود نقل و انتقال ولی در خارج چیزی عوض

نمی شود. و همه این مسائل، مسائل اعتباری است

یعنی آنچه که کار انجام می دهد همان دل است.

شما وقتی که می گوئید انکhatt من باب مثال

موکلتی لموکلک علی الصداق، با این انشاء خودتان

تغییری در هویت و ماهیت آن مرأه ایجاد نمی کنید،

شکلش را عوض کنید، قیافه اش را عوض کنید، ...،

بلکه در عالم اعتبار یک نخی از این مرد می کشید به

این زن تا اینکه در عالم خارج هم آن نخ کشیده بشود، اول باید اعتباراً در دلتان این ارتباط را برقرار بکنید، بعداً حالا آن مسائل دیگر انجام بگیرد، پس معنای انکحت موکلتی یا زوجتک نفسی، در صورتی که خود زن بگوید، معناش این است که تا بحال یک علقة باطنی خاص بین من و بین تو وجود نداشت، اشتباه نکنیم یک وقتی، آن علقة باطنی، دخول نیست، در عقد ازدواج، علقه دخول نیست، علقة ازدواج عبارت است از یک ربط خاصی که آن ربط خاص، یک نوع محرومیت و یک نوع نزدیکی، نه نزدیکی به معنای مزاجعت، یک نوع اقترابی است که آن اقتраб با محرومیت و اقتраб بین انسان و خواهر و مادر و مادر بزرگ خودش، تفاوت دارد.

این نحوه از اقتраб یک اقتрабی است به معنای جفت شدن، به معنای مال هم بودن، به معنای با هم بودن که یک همچنین ارتباطی بین انسان و بین خواهرش هیچ وقتی وجود ندارد، بین انسان و بین مادر نیست. ارتباط بین انسان و مادر، ارتباط تکوّنی انسان است از او، نحوه ارتباط ارتباطی است که تکوّن انسان و کینونیت انسان از این مادر است.

ارتباطی که بین انسان و بین خواهر اوست، ارتباطی است که هر دو در تکون به یک منشأ واحد، هر دو با همدیگر شریک هستند ولی ارتباطی که بین انسان و بین زن است یک نوع ارتباطی است، ارتباط با هم بودن است، جفت بودن است و ارتباط اشتعمال است، این نحوه ارتباط است نه به معنای نزدیکی است، هیچ وقت انسان در مسأله زوجیت اولاً بلا اول آن مراجعه را منوی برای تحقیق این معامله قرار نمی‌دهد که منظور از این ازدواج نزدیکی باشد، این نیست، ممکن است این نحوه بدون زوجیت هم برقرار بشود. فرض کنید که وقتی یکی می‌رود بیرون و یقه یکی را می‌گیرد، هر دو با هم توافق می‌کنند، نیت آنها اولاً بلا اول همخوابگی در شب است ولو زناه، این نحوه، زوجیت نیست. وقتی که...، منتهی می‌گوید چقدر می‌خواهی؟ می‌گوید آن قدر، می‌گوید پاشو برویم، آن شخص به هیچ وجه نیت زوجیت در این قضیه نمی‌کند، نیتی که در آنجا می‌کند ولو خارج از حدود شرع، آن نیت، نیت همخوابگی است، یک معامله‌ای است مثل معاملات

دیگر، مثل اینکه فرض کنید معامله می‌کند یک روز

بیا در خانه برای من کلفتی بکن دویست تومان به تو

می‌دهم، بیا یک روز اینجا برای من ماشین نویسی

کن دویست تومان به تو می‌دهم، یک روز بیا رخت

شویی کن دویست تومان به تو می‌دهم، یک روز بیا

اینجا من با تو همخوابگی کنم دویست تومان

می‌دهم، مسأله زوجیت اصلاً مطرح نیست در اینجا،

و اگر منظور از زوجیت این باشد عقد باطل است.

در زوجیت متعاقدين باید صرفاً نحوه ارتباط بین

زن و بین شوهر را مد نظر قرار بدهند، مسأله دخول

در کار نیست. بله از لوازم این زوجیت دخول است،

خیلی لوازم دارد فرض کنید که وقتی که زوجیت

حاصل شد یکی از لوازمش محرومیت است، یکی از

لوازمش جواز دخول است، یکی از لوازمش اطاعت

زن از شوهر است، یکی از لوازمش ...، خلاصه آن

احكامی که مترتب بر زوجیت می‌شود.

سوال: [دخول] اگر اصل باشد، آن موجب

بطلان عقد نکاح است؟

جواب: عرض می‌کنم خدمتتان.

پس بنابراین اولاً بلا اول در عقد نکاح آنچه که

مد نظر هست آن صرف ارتباط است. قَالَ إِنِّي أُرِيدُ

آن اُنكِحَافَ إِحْدَى ابْنَتَيِ هَاتِئِينَ... (القصص، ۲۷) به

نکاح تو در بیاورم یعنی چه؟ یعنی بدhem که با او

جماع بکنی؟ اینکه نیست معنا. اُرِيدُ آن اُنكِحَافَ یعنی

به زوجیت تو در بیاورم، این است معنایش، هیچ

وقت هیچ شخص حکیم و بلیغ و متینی نمی‌آید

فرض بکنید که این معنا را ولو کنایهً مطرح بکند.

منظور از نکاح یعنی زوجیت، با هم بودن را من

ایجاد بکنم، حالا که با هم هستید حالا هر کاری

دلтан می‌خواهد بروید بکنید، آن یک حرف دیگر

است، این با هم بودن را من می‌خواهم در خارج

ایجاد بکنم، این می‌شود عقد نکاح.

و آنهایی که فرمودند نکاح فقط عبارت است از

دخول! اولاً: معنای مطابقی و لغوی نکاح، دخول

نیست، اگر هم در بعضی از جاها باشد معنای التزامی

آن قصد شده نه معنای مطابقی،

سؤال: ...؟

جواب: همان، معنای التزامی است، معنای نکح

یعنی زوّجه، نه معنای دَخَلَ بِهَا، این را نداریم. آن

معنای مطابقی نکاح چیست؟ دخول است؟ نه.

سوال: نظر آقا این بود که اصل معنی نکاح همین

قضیه است و چیزهای دیگر از لوازم محرومیت است.

جواب: ما با آقا هم در این قضیه بحث داشتیم لذا

[خود آقا هم در اوآخر] دیگر آن دخول را در عالم

اعتبار نمی فرمودند، ایشان در ابتداء، خیلی وقت

پیش، در صیغه هایی که جاری می کردند دو معنا را

لحاظ می کردند ...، و من از حدود ده، پانزده سال به

این طرف به یاد ندارم با اینکه با خود من هم، خیلی

ایشان عقد نکاح داشتند، این معنای دوم را اصلاً

لحاظ نمی کردند.

سوال: پس بنابراین ما عقد بعنوان صیغه

محرومیت داریم.

جواب: بله؟

سوال: به عنوان محرومیت ...؟

جواب: نخیر اصلاً ما بعنوان محرومیت نداریم، به

خاطر اینکه منظور از نکاح محرومیت نیست، منظور

از نکاح زوجیت است، محرومیت از لوازمش است.

اینهایی که می گویند عقد محرومیت داریم، یعنی اصلاً

محرومیت مثل فرض کنید که خواهر، مادر و امثال

ذالک. ما بعنوان محرومیت صیغه نداریم، آنچه که

داریم ...، بله ممکن است برای آنها تصحیح کرد این

مسئله را، به آنها حالی کرد که بله، این واقعاً زن این می‌شود، آیا این را قبول دارید؟ این واقعاً زن این است. بله از لوازم این، فرض کنید که محرمیت است، آن وقت در اینجا یک ثمراتی مترتب می‌شود که اگر حالا بخواهم بگویم، نمی‌دانم حالا بگویم یا نه؟ حالا عیب ندارد، بحث یک قدری ادامه پیدا بکند و این حرفها، در هر صورت حالا که وارد این قضیه شدیم، می‌خواستم برگردم سر آن مطلب...، در اینجا آنچه که منظور است صرفاً ایجاد علقة زوجیت است. اگر قرار برابر این باشد که در نکاح فقط دخول لحاظ شده باشد پس بنابراین نکاح آن افرادی که ممنوع الدخول هستند و دخول با آنها تکویناً امکان ندارد، آن نکاح طبعاً باطل است، اینها اصلاً نمی‌توانند شوهر بکنند. فرض کنید که یک زنی اصلاً از کمر به پایین ندارد باید بگوئیم که این اصلاً نکاوش باطل است، چرا؟ به خاطر اینکه ما قصد لَم يَقْعُ وَ مَا وَقَعَ لَم يُقصَدَ وَ شرط اولیه نکاح، هر معامله‌ای، آن قصد روی لازمه ذاتی خود آن عقد است، فضلاً به اینکه مصدق آن مفهوم خود آن عقد

اصلًاً مطرح نباشد چه برسد به لوازم ذاتیه و امثال ذلك.

سوال: مثلاً اگر یک زنی از کمر به پایین نداشته باشد، باز هم نکاح واقع می‌شود؟

جواب: خب بله واقع می‌شود، به خاطر اینکه زوجیت واقع می‌شود، زوجیت به این حرف‌ها کاری ندارد، شما مگر دختر بچه ۵ ساله را نکاح نمی‌کنید برای یک پسر بچه ۱۰ ساله، در حالتی که هنوز نه این پسر بالغ است و نه این دختر قابلیت استمتاع را دارد.

سوال: ولی استحقاقش را دارد
جواب: اجازه بدهید، عنوان شرط متأخر و مایعود؟

سوال: نه
جواب: به الان چه مربوط است؟ الان اینها با هم دیگر زن و شوهر می‌شوند.

سوال: لذا هم در بحث ولیّ این حرف را ذکر می‌کنند هم در مورد خود این بچه، اگر ممیز هم باشد و بخواهد مثلاً عقد بکند به اعتبار بلوغش می‌تواند...

جواب: تمام اینها بخاطر این است که منظور از

نکاح در اینجا فقط عقد زوجیت است نه به اعتبار
اینکه بعداً ...

سوال: زوجیت هم الان ...

جواب: آیا بعداً شما ...

سوال: زوجیت اینها ...

جواب: آیا شما می‌دانید که بعداً این قابلیت برای

استمتاع دارد یا ندارد؟ می‌دانید؟ از کجا معلوم است؟

سوال: ظاهر قضیه

جواب: آمد و این اصلاً عنین شد و نتوانست به

این ...

سوال: حکم به ظاهر قضیه می‌کنند، الان ...

جواب: مگر می‌شود که ...؟! باید معلوم باشد

سوال: اگر این طور باشد دو تا بچه ممیز، دختر

و پسر، اینها می‌توانند قصد زوجیت را به این معنایی

که شما می‌فرمایید بکنند؟

جواب: بله

سوال: و نیازی هم ندارد که برای آینده اعتبار

بکنند

جواب: بله همین طور است. بنده هم همین را

عرض می کنم خدمتستان

سوال: در حالی که اینها بلوغ را شرط می کنند.

جواب: چه کسی بلوغ را شرط می کند؟

سوال: همین آقایانی که ...!

جواب: آن را به عنوان اینکه شارع آمده و عقد را

به اختیار طرفین قرار داده است و قبل از بلوغ، اینها

از خود اختیاری ندارند، در موقع بلوغ امضای اینها

شرط است. چطور اینکه در هر معامله‌ای همین طور

است، در هر معامله‌ای بلوغ شرط است. فرض کنید

که اگر یک ولی‌آمد از طرف یک شخصی یک کاری

انجام داد که این متوقف بر تصرف او باشد، این در

موقع بلوغ، البته همان بلوغ واقعی نه پانزده سال،

می‌تواند امضاء بکند و می‌تواند رد بکند، این مسئله

ربطی به این ندارد. آن عقد ازدواج برای اینها واقع

می‌شود حالا ولو اینکه دخولی هم در کار نباشد و

دلیل بر این مطلب این است که اگر یک زنی فرج

نداشته باشد، باید بگوئیم که اصلاً در اینجا عقدش

باطل است یا اینکه یک مردی که اصلاً عنین است و

اصلاً امکان دخول در اینجا معنا ندارد ولو اعتباراً،

لو به هزار حمل و توجیهی، پس باید بگوئیم در

اینجا فرض کنید که عقد باطل است؟! در حالی که
ولم یقل به احد، اصلاً این...، و این به خاطر این
است که آنچه که در ازدواج و علقه لحاظ می شود
اولاً بلا اول، صرف ارتباط زوجیت است که بر
اساس این ارتباط یک احکام شرعیه‌ای در این زمینه
جعل می شود.

سوال: پس مهریه...؟

جواب: لذا ما می توانیم...، بله؟

سوال: مهریه بخاطر بعض است دیگر؟

جواب: مهریه، آن هم همین طور است. مهریه
در مقابل بعض نیست، در مقابل زوجیت است منتهی
به جهت این است که وقتی که انسان یک دختری
می گیرد و از او استمتاع می کند و شارع این را یک
سرمایه برای او قرار داده، از این نقطه نظر مهریه را
می گویند در مقابل بعض است، در مقابل استمتاع
است و لذا اگر قبل از دخول این طلاق بدهد چرا
نصف مهریه را باید بدهد؟ چرا نصف دیگر را...؟

سوال: برای اینکه...؟

جواب: اجازه بده، چرا باید بدهد؟ این که

استمتع نکرده، این نصف مهریه که الان می دهد در

مقابل صرف این ارتباط زوجیت است، یعنی اینکه

می گوید من الان تو را زوج خودم قرار دادم، چون

مرد **الرِّجَالُ قَوْاْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ...** ﴿٣٤﴾ النساء، ۳۴

است و او را می خواهد به واسطه این زوجیت به کار

بگیرد، نه بکار بگیرد یعنی دخول کند، نه، می خواهد

مشتمل - به عنوان بدل اشتمال - بر او بشود و او را

در پناه خودش بگیرد، می گوید من که تو را

می خواهم بیاورم در منزل خودم، در مقابل، یک

چیزی می خواهم به تو بدهم، دخول بخواهم بکنم،

دیگر همه آن چیزی را که باید به تو بدهم می دهم،

دخول نخواهم بکنم نصف آن را به تو می دهم، چون

بالاخره باز من تو را آوردم و تو را ملک خودم قرار

داده ام، خریدم تو را، یعنی در واقع عقد ازدواج یک

نوع ملک یمین است منتهی ملک یمین آبرومندانه و

ملک یمین شرعی است. لذا نصفی اش را دیگر

نمی تواند بپردازد چون دخول نکرده، یعنی بعض چه

را می خواهد بدهد؟ ولی همین که او را آورده در

خانه، شارع بعنوان احترامی که برای زن قائل است

که بی خود نرود این طوری که، هرجایی برود در خانه

ای و مثل چی چی در بیاید و بعد برود یک جای دیگر، می‌گویند که نه، برای این عقد ولو اینکه شما نخواهی دخول بکنی، بایستی که یک مهریه‌ای پردازی، این مقدار، ولو نصف مهریه باشد، بناءً بر این مطلب، در عقد ازدواج وقتی که ...

سوال: به خلاف ...

جواب: بله؟

سوال: به خلاف متعه

جواب: بله، به خلاف متعه، بله دیگر متعه ندارد.

بله درست است.

در عقد ازدواج ...

سوال: ...؟

جواب: اگر شما متعه کردید و استمتاع نکردید،

آن دیگر چیزی لازم نیست که پرداخته بشود.

بنابراین در عقد زواج، چون دخول و استمتاع از

لوازم این عقد است، پس بنابراین زن یا مرد می‌تواند

شرط عدم این را بکند، تو زن من می‌شوی با شرط

عدم دخول، من زن تو می‌شوم متنه‌ی به شرط اینکه

تو پیش من نخوابی، من تو را زن قرار می‌دهم متنه‌ی

به شرط اینکه این خوابیدن را برداریم، اینها تمام از لوازم این عقد است، یعنی می‌تواند در اینجا شرط بکند شرط عدم تحقق یکی از این...، بله؟

سوال: این که خلاف شرع است

جواب: چرا خلاف شرع است؟ حق است، شارع حق قرار داده برای اینها دیگر، حقشان است می‌توانند صرف نظر کنند می‌توانند اعمال بکنند، چه اشکال دارد؟

سوال: یعنی زن می‌تواند؟ اختیار دارد در این مورد؟

جواب: بله، قبلاً می‌تواند بگوید. می‌تواند بگوید من زن تو می‌شوم به شرط اینکه فرض کنید که من در این مسائل آزاد باشم، آزاد باشم، آزاد باشم، یکی اینکه در این مسائل فرض کنید که من باب مثال من اصلاً از دخول بدم می‌آید.

سوال: پس در اینجا شروطی که ...

جواب: اصلاً یک جهت روانی در من هست، فرض کنید که ...، بله؟

سوال: ...؟

جواب: آن مسئله، مسئله طلاق است و فلان

است که الطلاق بيد من اخذ بالساق، طبق ادله‌اي که

داريم اين مطلب هست. ولی اين يك مسئله ابتدائي است.

زن مى گويد من مى توانم با تو شرط بکنم به

شرط اينکه من را در قم قرار بدھي مشهد نبرى، من

با تو ازدواج مى کنم به شرطی که فرض کنيد خانه

من را در فلان جا قرار بدھي، من با تو ازدواج

مى کنم به شرط اينکه من را اينجا بيرى آنجا نبرى،

پيش مادرت نبرى، پيش اقوام و خويشانت نبرى،

مى تواند شرط بکند ديگر، اينکه حقش است که بيايد

شرط بکند، کسی که مجبورش نكرده بيايد ازدواج

بکند، حقش است، مى تواند بگويد آقا بنده اصلاً از

مرد ويار دارم، پيش من نيايي بخوابي

سوال: پس چرا با مرد ازدواج مى کند؟

جواب: نه، علتش فقط صرف زوجيت است. اگر

مرد هم دلش مى خواهد، حالا فرض کنيد که به

واسطه مسائل ديگري، به واسطه مصالح ديگري، به

واسطه شئون و شرف و امثال ذلك، دلش مى خواهد

بيايد بگويد که مثلاً فلان کس، زن من است، مثلاً ما

فلان زن را گرفتيم. ولی زن همين قدر مى خواهد

روي يك مصالحي، فرض کنيد که شوهری داشته

باشد يا من باب مثال دلش مى خواهد عروس

حضرت زهرا بشود، اما یک مسائلی دارد که نمی‌تواند فرض کنید که با این شوهر نزدیکی کند، آبرویش می‌رود، شخصیتش خرد می‌شود، فلان، می‌تواند شرط بکند بگوید که ما دخول نداشته باشیم

سوال: مثل قضیه عقد امام حسین علیه السلام

نسبت به دختر عبدالله بن ... بله؟

جواب: آن را خود حضرت چیز کردند، خود

حضرت ...

سوال: که اصلاً سراغش نرفتند

جواب: بله آن را خود حضرت چیز کردند، آن زن

شرط نکرد.

سوال: قضیه حضرت زینب که گفت به عبدالله

گفتم که من به این شرط به زنی در می‌آیم که هر

وقت خواستم نزد امام حسین بروم

جواب: خب بله

سوال: این درست است دیگر؟

جواب: خب بله درست است دیگر، بله دیگر.

بخار شدت علاقه و این حرفها، و اینها بعد با هم

دوام نیاوردند.

سوال: عبدالله بن جعفر؟

جواب: بله، یعنی حضرت زینب این طور که ظاهراً از اخبار و اینها بر می‌آید مثل اینکه اصلاً متارکه بودند، یعنی حتی در زمان قبل از عاشورا، فقط یک حسابی بوده در کار، حالا چه شرایطی بوده و این حرفها، در هر صورت عبدالله نیامد کربلا! این چیز بوده! البته خب پسرهایش را فرستاد و متأثر شد و فلان شد و...! ولی...!

سؤال: مگر اینها پسرهای حضرت زینب نبودند؟

جواب: بله. نه می‌گوییم این طور که بر می‌آید قبل از عاشورا فقط بین اینها یک انتسابی بوده.

سؤال: عبدالله هنگام عاشورا زنده بود؟

جواب: بله

سؤال: پس رفتن حضرت زینب به مصر نشان می‌دهد که اینها جدا بودند

جواب: بله مسلم جدا بودند. حالا چه جهتی بوده؟ آن وفق نمی‌داده، شرایط به هم نمی‌خورد، روحیه‌ها به هم نمی‌خورد، در هر صورت حضرت زینب از عبدالله همین دو پسر را داشته که آنها هم

در کربلا شهید شدند و فرزند دیگری از ایشان باقی نمانده است.

آن وقت این مطلب در اینجا هست. بر اساس این قضیه یکی از فروعاتی که می توانیم در اینجا بیان بکنیم این است که این اجازه ای که شارع قرار داده برای پدر در نکاح صبیه، این در صورتی است که عقد بر مقتضای عرفی باشد که آن عرف عبارت است از ترتیب لوازم شرعیه و عرفیه که دخول و اینها باشد، اما اگر عقدی باشد و در آن شرط شده باشد و طرفین بنا را بر عدم دخول گذاشته باشند، در این صورت دیگر آن شرط رضایت پدر در اینجا نیست، دختر می تواند صیغه بشود یا به عقد دائم کسی در بیايد بدون اينکه تمتعی در کار باشد چون آن را شارع قرار داده برای این که، البته در مورد صیغه این حرف را می توانیم بزنیم ولی در مورد عقد دائم نمی توانیم بزنیم چون در آنجا؟ و اینها، مسئله مهم است چون جنبه دوام دارد شاید در آنجا مشکل باشد ولی در صیغه نه، هیچ جهتی نیست.

فرض کنید یک دختری خودش را به صیغه یک مردی در می آورد بدون دخول و بدون این که مسئله

ای انجام بگیرد و بعد هم تمام می شود و می رود پس

کارش، مشکلی پیش نمی آید که حالا...

سؤال: یکی از مواردش این است که آن دختر

محفوظ بماند تا به آن آخر خطش برسد و علی

القاعده وقتی که این بچه است، دختر است، هنوز آن

تجربیات و اینها را ندارد...

جواب: نه، بچه که منظور نیست، کسی که یک

مداری عقلش برسد متهی نه به آن حدی که دیگر

رشیده باشد و فلان و این حرفها. واقعاً بنای طرفین

بر این است، بنای طرفین بر این استماعات غیر از

دخول است، اگر این طور باشد آن وقت می توانیم

بگوییم شاید منظور شارع از رضایت پدر و اینها، آن

در اینجا غیر محقق است، یعنی در اینجا جای برای

این مسئله نیست، یعنی جای چیز دارد.

این را خواستم بگویم که هر چه که بین متعاملین

انجام می شود، هر چه هست در عالم اعتبار است و

بر اساس آن اعتبار، در خارج ترتیب اثر داده می شود

نه این که در خارج تحقیقی داشته باشد. لذا در تمام

احکامی که این احکام جنبه ولایی از طرف حاکم

دارد هم شما این مسئله اعتبار را می بینید.

من باب مثال این که الان حاکم حکم می کند به رؤیت ما در هلال شوال، این واقعاً در اینجا نیامده یک ماهی که در خارج است حکایت از آن را بکند بلکه آمده در عالم اعتبار آن ماه را در خارج قرار داده است برای افرادی که آن ماه را ندیدند. یعنی در عالم اعتبار می آید یک ماهی را می تراشد و آن بالا می گذارد بر اساس آن که به او گفته اند و در این صورت احکام بر آن مترتب می شود. بسیاری از احکام ولایی و احکامی که مجتهد حاکم و مجتهد ولی آن احکام را مصلحة للعباد، صادر می کند، تمام اینها در عالم اعتبار است.

در عالم اعتبار می آید بین زن و مردی که جدا افتادند قطع علقه می کند و شارع هم حکم او را امضاء می کند. در عالم اعتبار می آید فلان زمین را به فلان شخص می دهد. در عالم اعتبار می آید بین دو نفر علقه ایجاد می کند. در عالم اعتبار می آید...، تمام اینها جهت اعتباری است که در نفس او انجام می شود. یعنی در وجود خودش آن جهت عینی قضیه را به آن یک جهت ذهنی می دهد. قضیه عینیه

را قضیه ذهنیه می کند به وزان قضیه عینیه خارجیه،

و شارع هم طبق همین امضاء می کند.

سؤال: ...؟

جواب: تا موضوع ثابت نشود که لوازم ثابت

نمی شود. حاکم اول می آید موضوع را ثابت می کند

لوازم خودش ثابت می شود، دیگر نیازی به اثبات

کردن آن لوازم نداریم.

سؤال: پس نیازی به جعل ماه هم در عالم اعتبار

نداریم

جواب: چرا دیگر. شارع آمده حکم به فطر را

منوط کرده به رؤیت، رؤیتی که هنوز محقق نشده.

سؤال: این که دو تا شاهد عادل ...

جواب: درست است

سؤال: پس این کفایت می کند که در خارج

وجود دارد؟

جواب: نه، خب این که ندیده، این حکمی که

می کند می گوید من حکم می کنم به اینکه فردا هلال

هست. یعنی در عالم اعتبار ماهی را که کسی ندیده،

آن ماه را در خارج برای همه اثبات می کند. می گوید

منی که حاکم هستم حکم من حکم الله است، چطور
اینکه خدا بباید بگوید ماه هست شما چه می گویید؟
می گویید آقا ماه را ندیدیم؟ می گوید من می گویم
ماه هست. حاکم هم در اینجا می گوید الان در عالم
خارج ماه وجود دارد و لو اینکه شما نبینید. اینکه می
گوید در خارج وجود دارد یعنی در عالم اعتبار می
آید این ماه را می تراشد، درست می کند، خراطی می
کند می گذارد آن بالا گرچه کسی نبیند. وقتی که ماه
در بالا درست شد آن وقت طبعاً احکام هم بر آن بار
می شود.

اللَّهُم صلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ